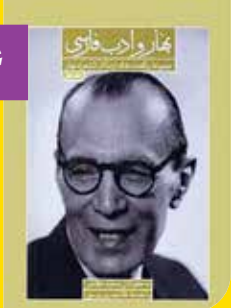


بهار و ادب فارسی

۴



مجموعه یکصد مقاله از ملک الشعراء بهار است که در دو جلد به انتشار رسیده. در بخش نخست این اثر، چند مقاله از بهار در باب شعرشناسی آورده شده و بخش دوم مقاله‌های وی را پیرامون شاعرانی همچون سعدی، خاقانی، پروین اعتصامی و... دربردارد. بخش سوم پژوهش‌های ادبی بهار را شامل شده و بخش پنجم به مقاله‌های وی درباره تاریخ طبری، رساله حدائق الحقائق، تاریخ سیستان و... اختصاص دارد.

من زبان وطن خویشم

۵



کتاب «من زبان وطن خویشم» اثر میلاد عظیمی از مجموعه کتاب‌های «در ترازوی نقد» است که به نقد و تحلیل و گزیده اشعار محمدتقی بهار می‌پردازد. مجموعه کتاب‌های «در ترازوی نقد» تمهیدی است برای تدوین یک رشته کتاب در حوزه نقد شعر معاصر که حاصل اندیشه جمع و گروه نخبگان این فن - شفیعی کدکنی، ناتل خانلری، فروزانفر، اسلامی‌ندوشن و... باشد؛ فضایی که در آن امکان خطا کمتر شود و هر کتاب حاصل تأملات جمعی از منتقدان با دیدگاه‌های متفاوت باشد...

دلشغولی‌های بهار

۶



این کتاب مجموعه‌ای از بررسی‌های ناصرالدین پروین درباره شاعر، مبارز سیاسی و روزنامه‌نگار تاریخ ایران، محمدتقی بهار است. مقاله‌های سیاسی و اجتماعی بهار از نظر حجم بزرگ‌ترین بخش از میراث قلمی اوست. این مقاله‌ها، علاوه بر روشن ساختن گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، سیر اندیشه سیاسی و تحول نثر و حتی نظم ملک الشعراء را می‌شناساند...

ساعت‌فروشی را که پدرش برای او گرفته بود به عشق ادبیات و کتاب‌ها کرد؛ از خانواده‌ای مذهبی در مشهد، به خواندن متون پهلوی و اوستایی و ترجمه‌های ادبیات اروپا رسید. در عین تنگ‌دستی و نداری، از دانشگاه تهران تازه‌تاسیس حقوقی نگرفت و با اینکه می‌توانست با قریحه و هوشش، ثروتی هنگفت جمع کند، کیوت‌هایش - که دلبستگی‌ای شدید بدان‌ها داشت - را خانواده‌اش می‌فروشد تا بدهی‌ها و قرض‌ها را تصفیه کند. با آن که «هوای تازه‌ای وارد ریه شعر فارسی کرد»، ولی این برابر با ناسزاگفتن و فحش‌بستن به‌گذشتگان مثل سروش اصفهانی و فروغی بسطامی نشد و درباره آن‌ها مثل فتحعلی‌خان صبا، مقاله‌های تحقیقی می‌نوشت و اطلاعات تاریخی ضبط می‌کرد و حرمت‌شان را نگه می‌داشت. جزو معدود وکلای مجلسی بود که با شجاعت تمام جلوی رضاخان سردار سپه ایستاد و از جمهوری خواهی و نخست‌وزیری‌اش انتقاد کرد، او را هدف گرفتند، ولی کس دیگری کشته شد، به‌زندان افتاده بود که خز و جلیب به‌در و دیوارش می‌بسته و مدام مرطوب نگاهش می‌داشتند تا بیماری پوستی و تنفسی بگیرد. در تبعید بود که کنگره هزاره فردوسی برگزار می‌شد و هرگونه بود، نشد که نباشد و با خواهش و تمنا، از تبعید به‌پای میز خطابه رفت تا جلوی مستشرقان و خاورشناسان بنام، برای ایران آبرو بخرد. کنگره نویسندگان ایران که برگزار شد، میان آن‌ها همه چهره معروف، بهار مسئول و رئیس برنامه شد. دائماً با فقر دست‌وپنجه نرم می‌کرد و باز برای مردم سخنرانی می‌کرد و امید به‌آینده می‌داد، مردم کلاه و عصایش را می‌دزدیدند ولی باز برای ملتش کینه به‌دل نمی‌گرفت و صورتش را سرخ نگه می‌داشت.

فرزندان و نوادگان او - که می‌توانند اطلاعات بسیار مفیدی هنوز به‌ما برسانند - در گمنامی زندگی می‌کنند. موزه معروفی از بهار و یادگاری‌هایش جمع نکرده‌ایم. این روزها که تجربه حصر و مشکلات اقتصادی، بیشتر ملموس شده و افراد زیادی از عامه جامعه بدان مشغول شده‌اند، بیشتر می‌شود عظمت زندگی او را درک کرد که چطور با فقر و تبعید، با همسر و پنج فرزند می‌ساخت و همچنان تحقیق و غور در متون ادبی و تاریخی را از یاد نمی‌برد و با حوصله نکته‌برداری می‌کرد و مقالات سیاسی می‌نوشت و اشعار خطرناک می‌سرود و بی‌حد و اندازه به‌کشورش عشق می‌ورزید. مردم بیشتر با خودشان باید گوشزد کنند که «شکر آزادی و آن گنج خداداد» را فراموش نسانند؛ در کنارش، یاد مردی باشند که در تبعید و حصر، یادداشت‌های «سبک‌شناسی» اش را از حافظه می‌نوشت، پسری تربیت کرد که استاد مسلم فرهنگ و زبان‌های باستانی شد (مهرداد بهار)، «به‌اصفهان رو» را در مدح همشهری‌هایی که در شهرشان تبعید بود سرود، «تاریخ احزاب سیاسی» نگاشت و در زندان به فرزندانش - که ما باشیم - گفت:

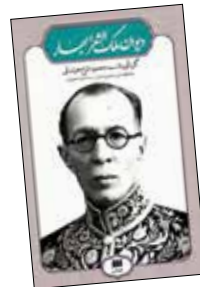
یاد آر ای پسر خوب‌خصال
کز تبه‌کاری این مردم دون
پدرت گشت به‌خواری پامال
تا تو گردی به‌شرافت مقرون

سالی که اردیبهشت آن، [بهار] درگذشت، سالی سرد بود؛ او حالش سخت خراب بود و روزهای آخر عمر را طی می‌کرد، ولی گویی نمی‌خواست بی‌دیدن گل‌های نوشکفته باغچه درگذرد. پس از یک هفته جدال غم‌انگیز با مرگ، در نخستین روز اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۰، تازه گل‌ها شکفته بودند که او مُرد. فردای آن روز، بعدازظهر، تابوتش از مسجد سپهسالار تا چهارراه مخبرالدوله و سپس تا شمشیران با تشییعی عظیم و ده‌ها هزار نفری به آرامگاه ظهیرالدوله برده شد.

سبک‌شناسی می‌توان دید. ترجمه‌های او (منظوم و منثور) حلاوت و شیرینی خاص خود را دارد. با این حال، با تمام مشهوریت، آثارش هیچ‌وقت با سروسامان منتشر نشد؛ مهم‌ترین دلیلش نیز همان سیاست است. بهار - به‌گفته خانواده‌اش - مجبور شد چندین بار کتاب‌خانه‌اش را بفروشد، چون شغل درستی نداشت و عیال‌وار نیز بود. مقالات او را مرحوم گلبن تا اندازه‌ای جمع کرد و در دو جلد به‌نام «بهار و ادب پارسی» چاپ شد و هنوز هم نشر علمی فرهنگی تجدید چاپ می‌کند. دیوان او بارها چاپ شده و نمی‌شود به‌یکبار از آن‌ها اکتفاء کرد. محمد ملک‌زاده در دو جلد پیش از انقلاب به‌چاپ رسانید (نشر امیرکبیر) و حسن این چاپ، داشتن شأن نزول اشعار است. فرزندانش مهرداد و چهرزاد نیز جداگانه دیوان او را به‌چاپ رساندند (نشر توس). چندسال پیش نسخه‌ای منحصر به‌فرد را نشر هرمس چاپ کرد که چندین شعر از بهار برای ما کشف شد. مجموعه‌ای پرغلت و بی‌کیفیت را نشر نگاه به‌چاپ رسانیده که متأسفانه بسیار فراگیر است. انواع و اقسام گزیده‌های شعرهایش نیز قانونی و غیرقانونی به‌چاپ رسیده است. درباره بهار نیز تکنگاری‌های خوبی برای علاقه‌مندان منتشر شده که شاید بهترینش «به‌یاد میهن» از کامیار عابدی درنشر ثالث باشد.

مقبره او که ساده‌ترین احترام به او است، به‌دلیل قرارگرفتن در کنار قبور چند شخصیت حساس - و چه بسا خود او! - سال‌هاست که به‌روی عموم بسته است، در کتاب‌های درسی (از ابتدایی تا پایان دبیرستان) بسیار مظلوم دیده می‌شود. تاجایی که می‌توان جست‌وجو کرد، هیچ‌وقت فیلم، تله‌فیلم و حتی تبلیغ بازگانی‌ای از بهار ساخته نشده! یعنی ملک‌الشعراء بهار ارزشش از «ارنست پرون» یا «فضل‌اله زاهدی» کمتر است در صد اوسیمیا که آنها روی پرده می‌روند و بهار نه. در تمامی فیلم‌ها و سریال‌هایی که از عصر مشروطه یا پهلوی اول یا پهلوی دوم ساخته شده، بهار جایگاهی نداشته. هنوز تمامی تصنیف‌های ساخته‌شده‌اش را خوانده‌اند و غفلت شده. ما هنوز چاپ کاملی از اشعارش نداریم و تحقیقات دانشگاهی ابرتنند. تمامی کتاب‌هایی که درباره بهار نوشته شده (چه مخالف چه موافق) به‌عدد بیست نمی‌رسد؛ خلال کتاب‌هایی که به‌شعر یا تاریخ معاصر پرداخته‌اند، اشاره‌ای به‌بهار شده ولی تعداد انگشت‌شماری است که او را مرتجع احق یا خاتم‌الشعراء کلاسیک خوانده و او را به‌بوته نقد منصفانه کشانده. مقالات او که پنجاه‌سال پیش گردآوری شده، ناقص می‌نماید و درباره آثار تحقیقی و تصحیح‌هایش و کارهایی که در ادبیات باستان انجام داده و نیز نقش مهمش در پرورش فکری و جهت‌دهی به‌تحقیقات اولیه دانشگاهی، کار چنان جدی‌ای به‌چشم نمی‌خورد. حتی برای پیدا کردن کتاب‌های خودش (مثل تصحیح تاریخ سیستان یا ترجمه‌هایش از متون باستانی) نیز دچار زحمتیم. تا همین چندسال پیش، نسخه اصلی تصحیح تاریخ بلعمی بهار را نمی‌دانستیم کجاست و پیدا شدنش را جشن گرفتیم!

با این همه، ضرورت جمع‌آوری دیوان او و تصحیح انتقادی آن همچنان به‌قوت خود باقی است و ای کاش در نمایشگاه کتاب سال‌های آینده آن را ببینیم یا شاید بهتر باشد بگوییم ای کاش فقط یک نفر از تشییع‌کنندگان عظیم پیکر او، همان موقع این مهم را گردن می‌گرفت و دین کوچک ملت به‌این مرد بزرگ را ادا می‌کرد. این‌ها تماماً غفلت‌هایی است از مردی که یک زندگی بسیار سینمایی داشته و از «ملک‌الشعراء آستان قدس» گذشت تا در راه استقلال و پیشرفت مملکت، «کنج ویرانه زندان سهمش بشود». مغازه



مخالفت بهار رضاخان

نیز او را مشهورتر از پیش کرد؛ چراکه منجر به‌ترور نافرجام او شد. بهار در پهلوی اول طعم حبس و تبعید را بارها کشید و در محبوبیت سیاسی او بیش از پیش تأثیر گذارد. با تاسیس دانشگاه تهران، بهار به‌عنوان افضل اساتید شناخته می‌شد و تأثیر علائق فکری او مانند شاهنامه و ادبیات ایران باستان بر دانشجویان نسل اول مشهود است

